

**بخش اول:**

**استاد جعفری**

پرویشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی



پروشکاه علوم انسانی ومطالعات فرہنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

## شعر و شاعری از منظر علامه جعفری و تأملاتی در باب آن

علیرضا آزادی

(عضو هیئت علمی گروه فلسفه دانشگاه تبریز)

### مقدمه

شعر چیست؟ شاعر کیست؟ ارکان اصلی شعر کدام است؟ چه نسبتی میان شعر و واقعیت و نیز شعر و فلسفه وجود دارد؟ این قبیل سؤالات و مطالب دیگری چون؛ موضع‌گیریهای مختلف پیرامون شعر، جایگاه و مقام شعر در قرآن و در نزد معصومین(ع)، رسالت شعر، ارزش شعر و... از جمله مسائلی است که از دیرباز اهل ادب و نظر را به خود مشغول نموده است. آنچه در پی می‌آید نحوه نگرش به این مسائل از منظر مرحوم استاد جعفری و تأملی است پیرامون آنها. نوع نگاه بیشتر بیرونی است تا درونی. در واقع، برآنیم تا به «فلسفه شعر» یا «شعرشناسی» پردازیم، یا به قول مرحوم استاد زرین‌کوب به «نقد شعر»، یا «نقد ادبی». به نظر وی هر نوع بحث راجع به شعر «نقد شعر» است.<sup>(۱)</sup> این نوع نگرش نه صرفاً ادیبانه بلکه فیلسوفانه است، می‌خواهیم خارج از شعر و از زاویه‌ای دیگر به شعر نظر افکنیم. علامه جعفری به صورت پراکنده و به مناسبت‌های مختلف، در مواضعی از آثار خویش، از این زاویه به این موضوع و مسائل پرداخته است. به ویژه در مقدمه «جلد هفتم شرح مثنوی» و نیز کتاب «حکمت، عرفان، اخلاق در شعر نظامی گنجوی». در این رساله کوشش شده ضمن طرح آراء علامه، با عنایت به آراء بعضی از دیگر بزرگان، نظری نقادانه نیز به این آراء داشته باشیم.

## شعر چیست؟

اقوال مختلفی در مورد تعریف شعر و ماهیت آن نقل شده است. شاید یکی از دلایلی که موجب شده علامه بجای تعریف منطقی به توصیف شعر بپردازد همین اختلاف تعاریف و مشکل بودن ارائه حدّ تام آنست. قبل از طرح توصیف علامه از شعر به دو نمونه از این تعاریف اشاره می‌کنیم:

«شمس‌الدین محمدبن قیس رازی» در کتاب «المعجم فی معاییر اشعار العجم» در تعریف شعر چنین می‌گوید:

«سخنی است اندیشیده، مرتب، معنوی، موزون، متکرر، متساوی، حروف آخرین به یکدیگر مانده.»<sup>(۲)</sup>

«سید شریف جرجانی» صاحب کتاب «تعریفات» نیز از دو منظر (شعر عروضی و شعر منطقی) در تعریف شعر چنین آورده است: «الشعر لفة العلم و فی الاصطلاح کلام مقفی موزون علی سبیل القصد، و القید الاخیر یخرج نحو قوله تعالی؛ الذی أنقض ظهرك و رفعلالك ذکرک، فانه کلام مقفی موزون لکن لیس بشعر لان الاتیان به موزوناً لیس علی سبیل القصد، و الشعر فی الاصطلاح المنطقیین قیاس مؤلف من المخیلات و الفرض منه انفعال النفس بالترغیب و التفتیر کقولهم الخمر یا قوته سیالة و العسل مرة مهوعة.»<sup>(۳)</sup>

استاد جعفری نیز در چند مورد به تعریف یا به تعبیر دقیق‌تر به توصیف شعر می‌پردازد. از جمله در تفسیر مثنوی خویش آورده است که: «شعر در اصطلاح عمومی عبارت است از بیان موضوعاتی که شاعر با حذف و انتخاب از واقعیات بضمیمه احساسات شخصی خویش ابراز می‌دارد.»

به نظر ایشان این تعریف در برگیرنده شعر و نثر هر دو است. و از همین زاویه است که معتقد است: «هر اندازه که یک شعر دارای حذف و انتخاب هشیارانه و بازگوکننده احساسات عالی بشری بوده باشد، به همان اندازه در تحریک انسانها بسوی کمالات مطلوب مؤثر می‌باشد.»<sup>(۴)</sup>

در جای دیگری، علامه، در توصیف شعر می‌گوید: «شعر عبارت است از بیان زیبا و موزون واقعیات با احساسی والا و فهم برین درباره انسان «آن چنانکه هست» و «انسان آن

چنانکه باید» و جهان «آنچنانکه می‌تواند برای انسان وسیله رشد و کمال در دو قلمرو معرفت و عمل باشد.»<sup>(۵)</sup>

همچنین در مورد دیگری نیز چنین می‌گویند که: «شعر اقیانوسی است بی‌پایان که می‌تواند آب حیات معقول را از آبراه قریحه و ذوق شعرای کمال یافته در همه ارتباطات چهارگانه (ارتباط انسان با خویش، با خدا، با جهان هستی و با هم‌نوعان خود) به چشمه‌سارهای مغز و روان آدمیان سرلایر نموده آن دورا شکوفا ساخته به ثمر بنشاند، شعرا سیرابهای این آب حیات‌اند.»<sup>(۶)</sup>

با توجه به این سه قول عناصر اصلی شعر عبارت خواهند بود از :

- ۱- داشتن توجه خاص به واقعیت
  - ۲- بیان احساسات شخصی و فهم شاعر
  - ۳- زیبایی و موزون بودن
  - ۴- توجه به وضع موجود انسان و جهان و نیز اندیشه وضع مطلوب آن دو.<sup>(۷)</sup>
  - ۵- تأثیر در نفوس
  - ۶- شعر نظر به حیات معقول داشته و شعرا سرمست از آن هستند.
- علامه پس از توصیف شعر، انواع قضاوت‌های پیرامون شعر را در سه مورد خلاصه نموده است: نوع اول را قضاوت‌های افراطی می‌نامد. ایشان شعر را تا مرحله الهام و وحی بالا برده و کلید حل معماهای هستی می‌دانند.
- نوع دوم را قضاوت‌های تفریطی می‌خواند. قول کسانی که شعر را تا پست‌ترین پدیده خیالات و پندارها تنزل داده و آنرا ناشی از ناتوانی مغز بشری از درک واقعیات می‌دانند.
- نوع سوم را قضاوت منطقی و معتدل می‌دانند. قضاوت نوع سوم، در واقع همان توصیف ایشان از شعر می‌باشد که قبلاً ذکر کردیم، علامه قضاوت و ارزیابی اسلام از شعر را از نوع سوم می‌داند.<sup>(۸)</sup>

### شعر خوب، شعر بد

استاد جعفری در دنباله همین بحث شعر خوب و شهر بد و نیز ویژگیهای هر یک را، با

هنایت به آیات قرآن کریم ذکر می‌کند.

از جمله آیاتی که ایشان به آنها استناد نموده، عبارتند از:

الف) «وَأَنَا لَتَارِكُوا آلِهَتِنَا لِشَاعِرٍ مَجْنُونٍ» (الصافات ۳۶)

ب) «وَأَمْ يَقُولُونَ شَاعِرٌ تَتْرَبِصُ بِهِ رَيْبَ الْمَنُونِ» (طور آیه ۳۰)

ج) «وَمَا هُوَ بِقَوْلِ شَاعِرٍ قَلِيلًا مَّا يَوْمِنُونَ» (الحاقه ۴۱)

د) «وَمَا عَلَّمَاهُ الشُّعْرَ وَمَا يَنْبَغِي لَهُ إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ وَقُرْآنٌ مُبِينٌ» (لریس ۶۹)

ر) «بَلْ قَالُوا اضْغَاثٌ أَحْلَامٌ بَلْ افْتَرَاهُ بَلْ هُوَ شَاعِرٌ» (انبیاء ۵)

ز) «وَالشُّعْرَاءُ يَتَّبِعُهُمُ الْغَاوُونَ. أَلَمْ تَرَ أَنَّهُمْ فِي كُلِّ وَادٍ يَهِيمُونَ وَ أَنَّهُمْ يَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ»

(الشعراء ۲۲۴-۲۲۶)

با نظر به این آیات قرآن کریم، علامه‌ی جعفری شعری را بد و مضر می‌داند که دارای

ویژگیهای ذیل باشد:

۱) شعری که حقیقتی جز خیال و پندار و هدفی جز برانگیختن خیال و مسخ واقعیات و کاریکاتور ساختن هر آنچه که در دیدگاه آدمی قرار می‌گیرد، نداشته است. چنین شعری نه تنها از واقعیات بدور است بلکه نمی‌تواند به طور منطقی در برابر واقعیات موضعی صحیح انتخاب نماید.<sup>(۹)</sup>

۲) شعری که دارای تأثیر اندک و گذرا بوده و ضامن بقای آن خود شاعر است که با مرگ شاعر شعر هم به فراموشی سپرده می‌شود، زیرا چنین شعری هیچ حقیقتی را در بر ندارد.<sup>(۱۰)</sup>

۴) شعری که حاصل خیال‌پردازی شاعر، و بدون محاسبات عقلانی و وجدانی و تفکیک ممکن از محال سروده شده باشد. (مخالف هر گونه اغراق و مبالغه در شعر-م) در نتیجه هشیاران و خردمندان و رشد یافتگان بدنبال شعر و شعرا نمی‌روند، بلکه نابخردان و گمراهانند که دنباله‌رو شعرای حرفه‌ای می‌باشند.<sup>(۱۱)</sup>

۵) شعری که محرک انسان در عمل به خیر نباشد. شعرا به آنچه می‌گویند عمل نمی‌کنند و مغزهای مردم را نیز مسموم می‌کنند.<sup>(۱۲)</sup> در نتیجه، شعری که نه تنها محرک انسان نسبت به عمل به خیر نیست و چه بسا محرک او نسبت به شر باشد، شعر خوب نمی‌تواند باشد بلکه شعر «بی‌پایه، هوایی و تخدیرکننده»<sup>(۱۳)</sup> است.

۶) شعری که برآمده از احساسات خام و تصفیه نشده شاعر به اضافه بی‌اساس بودن که مانند امواج ابتدایی حیات ابتدایی در سطح طبیعت است، چنین شعری نه برای مردم آگاه جامعه مفید است و نه درون خود شاعر را که جزئی از همان مردم است اشباع و اقناع خواهد کرد.<sup>(۱۴)</sup>

استاد در تفسیر مثنوی خویش، علاوه بر موارد فوق به دو مورد دیگر اشاره می‌کند: مورد اول که از آن به عنوان خطری یاد می‌کند که ممکن است حیات مادی و معنوی انسان را تهدید کند، زمانی است که شاعر قیافه دستور دهنده به خود گرفته و دستورات خود را مانند الهام و وحی برای دیگران قابل قبول می‌سازد.<sup>(۱۵)</sup>

مورد دوم، به جنبه مضر اختلاط شعر با سخنان مربوط به واقعیات مربوط است. به نظر علامه در هم آمیخته شدن شعر و واقعیت که بی‌شبهت به اختلاط خاک و طلا نیست، باصطلاح معمولی پیچ و مهره‌های اندیشه آدمی را ساییده و از جریان طبیعی تفکر و واقع‌بینی جلوگیری می‌کند چرا که اغلب مردم توانایی تشخیص مفاهیم شعری از واقعیات را نداشته و نمی‌توانند مرز آن‌دو را معین کنند و علاوه بر آن اکثریت مردم، نه تنها از تجسیمات شعری لذت می‌برند بلکه حتی واقعیات را هم در لباس شعری بیشتر می‌پسندند.

استفاده از مفاهیمی چون گل و باده و مغ برای نشان دادن موضوعات و مراحل معنوی، نه تنها کوچکترین اثری در معنویت و تکامل روح آدمی ندارد، بلکه به نوبت خود سد راه تکامل هم می‌باشد.<sup>(۱۶)</sup>

### شعر خوب

همانگونه که قبلاً ذکر شد، توصیف استاد از شعر، توصیفی ارزشی است، بنابراین، عناصر اصلی آن توصیف را که قبلاً بدست دادیم، در برگیرنده و ویژگیهای شعر خوب نیز هست، اما علاوه بر آنها موارد دیگری را نیز ذکر می‌کند که در واقع، به شعر و شاعر «آنچنانکه باید مربوط می‌شود و این موارد را از آیات قرآن در این زمینه برداشت نموده است:

۱) «ایمان - آن عنصر فعال روانی است که حیات آدمی را بر مبنای اصول و قوانین فطرت و به رشد و کمال از یک پدیده طبیعی محض به «حیات معقول» مبدل می‌سازد آن «حیات

معقول» که پاسخگوی همهٔ سؤالات نهائی بشری است.

۲) عمل صالح - که از ایمان برمی‌آید و شامل هجو و اهانت بر کسانی است که بوسیله شعر اسلام و مسلمین را هجو و تحقیر می‌کردند، عمل صالح مانند اجزائی از هدف اصلی «حیات معقول» آدمی را در مسیر، گردیدن به «انالیه راجعون» به حرکت در می‌آورد. ۳) به یاد خدا بودن»<sup>(۱۷)</sup>

این سه مورد را با عنایت به آیهٔ ۲۲۷ سورهٔ شعرا مطرح می‌کند. «الا الذین آمنوا و عملوا الصالحات و ذکر الله کثیراً». سه آیهٔ قبل از این آیه، به شعر مضر یا «آن چنانکه بوده» می‌پردازد و این آیه به بعد، معرف شعر مفید است.

استاد برای هر یک از موارد فوق، سه منفعت ذکر می‌کند: «منفعت ایمان داشتن، عبارتست از، اجتناب شاعر از پرداختن سخنانی است که به محتویات آنها ایمان ندارد. همین شرط بزرگترین عامل ترقی معرفت و عمل شاعر است که مغز او را از پرداختن به اوهام باطل و بی‌اساس محفوظ می‌دارد.

منفعت عمل صالح، چشیدن طعم عینیت واقعی کردار شایسته و پرهیز از ناکاریها است که روح را تصفیه نموده و آماده تابش فروغ الهی می‌نماید. شعری که از این درون تصفیه شده برمی‌آید، همانست که گفته‌اند: «ان من البیان لسحراً و من الشعر لحکمه». با این دو شرط است که شاعر مبدل به حکیم می‌گردد و شعرش حقیقتی از حکمت را دربر می‌گیرد.

منفعت به یاد خدا بودن این است که شاعر همواره متوجه می‌شود که به وجود آورنده واقعیات خدا است و خدا همواره به آن واقعیات و به ارتباط ما با آنها نظاره دارد و هیچ‌گونه شوخی دربارهٔ آنچه که در عامل هستی تحت مشیت و نظارهٔ الهی می‌گذرد، صحیح نیست.

از طرف دیگر، چنین شاعری از اعماق وجدانش دریافت می‌کند که او رسالتی دربارهٔ انسانها دارد و انسانها از دیدگاه والای او نهالهای باغ خداوندی هستند. در نتیجه با نبوغ هنر شعر خود که لطف الهی است... بجای واقعیات و حقایق که انسانها تشنهٔ آنها هستند لاطائلات و خرافات را با آرایش قافیه موزون و الفاظ زیبا و نکته‌پردازیهایی شگفت‌انگیز بی‌اساس، به مغز انسانها وارد نمی‌سازد.»<sup>(۱۸)</sup>

۴) از دیگر ویژگیهای شعر خوب اینست که باید «بازگوکنندهٔ احساسات عالی بشری باشد، تا



در تحریک انسانها به سوی کمالات مطلوب و دیدگاه‌های عالی انسانی مؤثر افتد. شعر خوب با حیات جدی انسانها سر و کار دارد و دعوت‌کننده به چنین حیاتی است.<sup>(۱۹)</sup> به عبارت دیگر چنین شعری در تحرک انسانها و رها کردن وضع موجود و حرکت او بسوی وضع مطلوب نقش بسیار مؤثر دارد.

۵) اختلاط شعر با سخنان مربوط به واقعیات، هم جنبه مضر دارد - که قبلاً به آن اشاره شد - و هم جنبه سودمند. علامه در مورد جنبه سودمند این اختلاط - که ویژگی شعر خوب نیز می‌باشد - می‌گوید: «اگر برای یک فرد آن توانایی حاصل شود که واقعیات صحیح را با حذف و انتخاب‌های عالی در لباس شعری که بیان‌کننده احساسات آمیخته به واقعیات است، به سود انسانها توجیه و رهبری کند، مانند استخراج آب زلال از سنگلاخ و موانع طبیعی دیگر، این فرد توانسته است مقام شایسته‌ای در رهبری انسانها بدست بیاورد.»<sup>(۲۰)</sup> و نیز در جای دیگر آورده‌اند: «هر اندازه که احساسات و قدرت تجسیم شاعر بیشتر و عمق معلومات و اطلاعاتش زیادتر شود به همان اندازه بر کیفیت و کمیت ارتباط وی با جهان هستی افزوده می‌شود...»<sup>(۲۱)</sup>

در ادامه همین بحث، به ذکر شاهد مثال و نمونه‌هایی از شعر بد و مضر و نیز شعر خوب و مفید می‌پردازد و ایرادهایی به بعضی از ابیات حافظ، مولانا و ملک‌الشعراء بهار وارد می‌کند و سپس ابیاتی از همین بزرگان و نیز معصومین (ع) را به عنوان نمونه‌هایی از شعر مفید ذکر می‌کند و سپس نتیجه می‌گیرد که «شعر و شاعری در اسلام و میان مسلمین به طور کلی و جدی مطرح بوده و به عنوان یک وسیله عالی برای بیان حقایق پذیرفته شده است.»<sup>(۲۲)</sup>

## تأملات

### تأمل اول:

میان توصیف علامه از شعر و تعاریف و توصیف‌های معروف شعر، بویژه دو تعریفی که بیان کردیم، وجوه اشتراکی وجود دارد، با اینحال، به نظر می‌رسد، علامه در توصیف خویش از شعر بیشتر به عنوان یک عالم دین، شعر مقبول و مورد نظر خود را تعریف و توصیف می‌کند. در واقع، چنین تصویری از شعر کمتر پدیدار شناسانه و توصیفی، بلکه بیشتر

ارزشگذارانه است. ایشان با عنایت به آیات قرآن کریم در مورد شعر، به تبیین انتظارات خویش از شعر می‌پردازد و به شعر مطلوب خویش نظر دارد، شعری که در جهت رشد و کمال انسان باشد. ایجاد رشد و کمالی که ایشان بر آن تأکید می‌کند به عبارتی، همان تأثیر در نفوس است که یکی از شروط مهم شعر می‌باشد و «ریمون لول» حکیم قرون وسطی از آن به «کیمیای سخن»<sup>(۲۳)</sup> تعبیر می‌کند.

نکته مهم اینست که صرف تأثیر در نفوس در شعر بودن شعر دخیل است، حال این تأثیر ممکن است تأثیر مثبت باشد یا منفی - چنانکه ارسطو در فن شعر خویش متذکر آن شده است - اما علامه فقط به جنبه مثبت آن نظر دارد و شرط لازم شعر بودن را وسیله رشد و کمال در دو قلمرو معرفت و عمل می‌داند. چنانکه می‌گوید: «بیاید شما شعرای عالیقدر و هنرمندان ارجمند این لگه «چون اکذب اوست احسن او» را از دامن شعر پاک کنید.»<sup>(۲۴)</sup>

اکنون سؤال اینست که آیا از این منظر اشعار و تصنیف‌هایی که نه وسیله رشد و کمال، بلکه گاهی ممکن است رهن نیز باشند، همچون اشعار بعضی از شاعران متأخر در مسأله رفع حجاب زنان، «که بی‌شک تأثیر قوی در آمادگی اذهان عامه داشت»<sup>(۲۵)</sup>، شعر است یا نه؟ البته این سؤال نه تنها متوجه توصیف علامه از شعر و بطور کلی به نظر او پیرامون هنر، بلکه متوجه نظرات امثال افلاطون و تولستوی نیز هست.

یکی از مسائل مهم در مورد شعر و بطور کلی هنر، اینست که آیا اهداف و غایت آنها برونی است یا درونی؟ به عبارت دیگر، آیا قول هنر برای هنر درست است یا هنر برای مقاصد و کمالات عالی انسانی. این بحث از دیرباز مورد توجه بزرگان اندیشه و ادب و فرهنگ بوده است. به عنوان نمونه از متقدمین می‌توان از افلاطون نام برد، وی شعرا را از مدینه فاضله خویش به جهت بدآموزیها و دور بودنشان از حقیقت رانده است. از متأخرین نیز می‌توان تولستوی را نام برد که همچون افلاطون بر تصفیه و تهذیب هنر اصرار دارد و معتقد است که «هنر راستین آن هنری است که در خدمت هدفی نیک باشد و تلاش می‌کند که این هدف نیک و چگونگی رسیدن به آن را توضیح دهد»<sup>(۲۶)</sup> اما در نقطه مقابل آنها کسانی نیز هستند که قائل به اهداف برونی برای هنر نیستند و نظریه هنر برای هنر را مطرح می‌کنند. «این نظریه مخصوصاً در اروپای قرن نوزدهم، طرفداران بسیار یافت و در واقع عکس‌العملی است در مقابل توقعات

اریاب مذهب و حکومت. این نظریه در حقیقت می‌خواهد هنر و شعر را تبدیل کند به امری که فایده آن عبارت باشد از بی‌فایده بودن.»<sup>(۲۷)</sup>

علامه جعفری از مدافعان نظریه هنر برای مقاصد و کمالات عالیه انسانی است و از همین زاویه نیز به توصیف شعر پرداخته است. ایشان پس از طرح دو عقیده که یکی معتقد به هنر برای هنر و دیگری برای انسان است، عقیده سومی را نیز مطرح می‌کند که مربوط به خود ایشان می‌باشد و آن «هنر برای انسان در حیات معقول»<sup>(۲۸)</sup> است. و از همین روست که با عنایت به قرآن کریم شرط شعر خوب را ایمان، عمل صالح و بیاد خدا بودن می‌داند.

### تأمل دوم:

شعر، سخن غیرعادی است و از جمله چیزهایی که آنرا غیرعادی نموده خیالی بودن آنست. خیال از عناصر اصلی شعر است و این مطلبی است که تمامی فیلسوفان مسلمان به تبع ارسطو، در کتب منطقی خویش بدان اشاره کرده‌اند. در تعریفی که از صاحب «تعریفات» نیز قبلاً ذکر کردیم این مطلب تصریح شده است. پس یکی از عناصر اصلی شعر، خیالی بودن آنست. «هر تجربه شعری حاصل، عاطفه‌ای، یا اندیشه‌ای یا خیالی است و بی‌خیال و نیروی آن، هیچ کدام از آن دو عنصر قبلی نمی‌تواند سازنده شعر به معنی واقعی کلمه باشد، یعنی اصولاً عنصر وقتی جلوه می‌کند که خیال و بیان هنری در کار باشد.»<sup>(۲۹)</sup>

از جمله مطالبی که در بحث استاد جعفری در مورد شعر تا حدی کم‌رنگ است، بحث از خیال است البته در توصیف نخست ایشان از شعر به اشارت و نه صراحت، به خیال نظر داشته و نیز در جاهای دیگری<sup>(۳۰)</sup> نیز به اختصار مطالبی را مطرح نموده‌اند. نکته مهم اینکه در اغلب این موارد بجز بحثی که راجع به تشبیه و تمثیل و تنظیر و تجسیم نموده، همواره خیال را نقطه مقابل واقعیت قرار داده و بیشتر به جنبه منفی آن متعرض می‌شوند، مثلاً در بحث از اشعار دوران جاهلیت خیال‌انگیزی را مترادف «مسخ واقعیات»<sup>(۳۱)</sup> یا به معنای «بی‌رنگ کردن واقعیات و پررنگ کردن موهومات»<sup>(۳۲)</sup> آورده است. در جای دیگر نیز به سه معنا از خیال اشاره می‌کند که در هر سه مورد «تقابل با واقعیت» و «توجه به جنبه منفی آن»، بیشتر به چشم می‌خورد. در تعریف نخست از خیال آن را فعالیت‌های درونی پا در هوا و

مخالف واقعیت آورده است. در تعریف دوم مترادف رؤیا، و در تعریف سوم، به معنای فعالیت‌های ذهنی بکار برده که موجودات واقعی را در شکل نمود ابراز می‌دارد و یا به نیستیها لباس نمود می‌دهد.<sup>(۳۳)</sup>

البته بنابر نظر عده‌ای قید خیال‌انگیزی در شعر نه ضروری است و نه وافی.<sup>(۳۴)</sup> با این تفاوت که اهتمام زیاد استاد به واقعیات و توصیف ارزش مدارانه ایشان، موجب شده که جنبه منفی خیال، جنبه مثبت آنرا نیز بسیار لاغر نشان دهد. آنچه بسیار مهم است پرهیز از خلط خیال‌انگیزی و خیال‌پردازی - به معنای منفی آن و پرداختن به توهمات - است. خیال‌انگیزی و تخیل بنابر قول اکثریت بزرگان اهل دانش و معرفت، جزء اصلی شعر است اما نباید آنرا با خیال‌پردازی واقعیت ستیز یکی گرفت.

بدون عنصر خیال و خیال‌انگیزی هیچ هنری زاده نمی‌شود و حتی علم هم، چرا که می‌توان گفت «کشف هر کلام از قوانین طبیعت یک تجربه شاعرانه است.»<sup>(۳۵)</sup>

## تأمل سوم

نسبت شعر و فلسفه چیست؟ آیا آنها به جهت اینکه یکی کلام مخیل است و دیگری کلام مستدل، یکی بیانگر و مبین واقعیت است و دیگری متصرف در واقعیت و...، با همدیگر کاملاً متفاوتند، یا یکی هستند و اختلافشان، اختلاف عرضی و غیراساسی است؟ اینکه نقد ادبیات را به فلسفه بسیار نزدیک نموده بر کسی پوشیده نیست، اما سؤال پیرامون رابطه نقد ادبی و فلسفه نیست بلکه راجع به نسبت و رابطه شعر با فلسفه است آیا اصطلاح «حکمت شعری، پارادوکسیکال بنظر نمی‌رسد؟ در این صورت صفت «حکیم» که بر امثال ابوالقاسم فردوسی اطلاق می‌شود به چه معناست؟ آیا منظور از این حکمت فلسفه در معنای یونانی آنست؟ آیا به صرف اینکه اهل فلسفه و عده‌ای از بزرگان فلسفه شعر سروده‌اند و یا صاحب آراء خاص پیرامون شعر هستند و یا حتی در بوجود آمدن مکاتب ادبی - بویژه در غرب - نقش زیادی داشته‌اند می‌توان این دو (شعر و فلسفه) را منحل در هم کرد؟ آیا شعر که کلام مخیل است خالی از هرگونه اندیشه‌گی است یا عین اندیشه و فراتر از آن است؟ لازم است برای پاسخ به این سؤالات، ماهیت فلسفه و شعر، حداقل شناخته شود.

آنچه مشخصه توصیف استاد جعفری از شعر است - علی‌الخصوص توصیف دوم و سوم - ارتباط بسیار تنگاتنگ فلسفه و شعر است. توصیف ایشان از شعر چنان است که گویی حکمت نظری و عملی را توصیف می‌کند نه شعر را، به عبارت دیگر بین توصیف علامه از شعر و تعریف متعارف و کلاسیک فلسفه - غیر از زیبایی در بیان و موزون بودن و داشتن احساس والا - بنظر تفاوت چندانی وجود ندارد. مگر نه اینست که در مورد حکمت نظری گفته‌اند که با «آنچه هست» سر و کار دارد و حکمت عملی هم با «آنچه که باید باشد». استاد نیز در مورد شعر می‌گوید: «بیان‌کننده بهترین موضع‌گیری انسان در بیان واقعیات و بیان طرق بهره‌برداری از آنهاست با آهنگ خاصی که در روح انسان شاعر نواخته می‌شود.»<sup>(۳۶)</sup> و یا در جای دیگری می‌گوید: «... شعر و استشهاد به آن برای توصیف «آنچنانکه هست» و «آنچنانکه باید» در دو قلمرو انسان و جهان، در اسلام به طور جدی و به عنوان یک وسیله شایسته برای اهداف عالی «حیات معقول» مطرح است.»<sup>(۳۷)</sup> از جمله دلیل قرابت شعر و فلسفه از نظر ایشان «واقع‌نمایی» آنهاست، به عبارت دقیق‌تر هر دو واقعیات را تبیین می‌کنند، اما وجه اختلاف عمده آنها نیز در همین وجه اشتراک است، بدین گونه که فلسفه بیان خشک و عبوس واقعیت است و شعر بیان شورانگیز و هیجان‌آفرین آنست. در نتیجه، شعر با بیان همان واقعیتی که فلسفه آنرا بیان می‌کند، نوعی شور و هیجان و تحرک و پویایی در انسان ایجاد می‌کند، در حالی که فلسفه فاقد این هنر است.<sup>(۳۸)</sup>

رابطه حکمت با شعر و ادبیات در نزد علامه تا آن حد زیاد است که وی در یکی از آثار خویش به چیزی به نام «حکمت ادبی» در کنار حکمت نظری اشاره می‌کند و می‌گوید: «کشف ماهیت انسان تنها با حکمت نظری میسر نیست، بلکه باید از «حکمت ادبی» نیز بهره جست، برای مثال، عنصر عالی و برین و اساسی شخصیت انسان، یعنی وجدان او را می‌توان به وضوح در آثار رمان‌نویسان بزرگ مانند هوگو و... یافت.»<sup>(۳۹)</sup>

قول به ارتباط نزدیک شعر و فلسفه سابقه طولانی در تاریخ اندیشه دارد. اندیشمندان زیادی از زمان ارسطو تاکنون، به انحاء نسبت و رابطه شعر و فلسفه اشاراتی کرده‌اند. به عنوان مثال، «ارسطو شعر را فلسفی‌تر و بسیار جدی‌تر از تاریخ می‌داند زیرا شعر بیشتر با امور کلی سر و کار دارد تا امور جزئی....»

«سیدنی» هر چند همین قول ارسطو را تأیید می‌کند، مع‌هذا موضعش ارسطویی نیست. وقتی او استدلال می‌کند که ابتکارات شاعر مؤثرتر از گزارش واقعی مورخ است، منظورش اینست که جهان مطلوب شاعر چیزی را چنان که «شایسته است» باشد نشان می‌دهد نه چنانکه هست.<sup>(۴۰)</sup> وی شاعر را «فیلسوف مردم پسندی»<sup>(۴۱)</sup> می‌داند که پیرامون بعضی از مسائل فلسفی و ایدئولوژیکی می‌اندیشد.

«آرنولد» از این هم فراتر می‌رود، وی می‌گوید «شعر جای آنچه را اکنون در زمینه... فلسفه بر ما می‌گذرد، خواهد گرفت.»<sup>(۴۲)</sup> و یا «شعر می‌تواند جانشین مذهب و فلسفه شود.»<sup>(۴۳)</sup> «رنه ولک» با اذعان به وجود رابطه بسیار نزدیک بین شعر و فلسفه به نقد و بررسی دو موضع مغایر با هم در این رابطه می‌پردازد. موضع نخست دیدگاه کسانی است که معتقدند ادبیات نوعی فلسفه یا افکاری است که پشت پرده «شکل» پنهان شده است. پس آنرا تجزیه و تحلیل می‌کنند تا به افکار عمده‌ای که در آن بیان شده است پی‌ببرند. موضع دوم نظر عده‌ای چون «جورج بوئز» است که منکر هر نوع رابطه‌ای بین ادبیات و فلسفه است. وی در پایان نظر سومی را نیز مطرح می‌کند که موضع خود وی است، در اینجا این نظر عالمانه و متین را به عنوان حسن ختام این تأمل ذکر می‌کنم. «شعر بدل فلسفه نیست، بلکه هدف و توجیهی خاص خود دارد. شعر متفکرانه مانند دیگر انواع شعر است و درباره آن نه به اعتبار مصالح، که به اعتبار یکپارچگی و قوت هنری آن، باید داوری کرد.»<sup>(۴۴)</sup>

## تأمل چهارم

من گنگ خواب دیده و خلقی تمام کر / من عاجزم ز گفتن و خلق از شنیدنش

(منسوب به شمس)

یکی از مسائل اساسی که اهل ادب، فلسفه و عرفان را به خود مشغول نموده، شناخت ماهیت زبان شعر و شاعری است. زبان شعری چیست؟ چه ویژگی‌هایی دارد؟ آیا بیان شعری با بیان محاوره و نیز بیان علم و منطق و فلسفه و بطور کلی زبان فکر، یکی است یا فرق دارد؟ اگر تفاوتی میان آنها وجود دارد، در اینصورت چگونه باید زبان شعر را فهمید؟ چه نسبتی میان زبان عبارت و زبان اشارت هست؟ کلمات و مفاهیمی چون، می، مستی، ساغر، بت، شاهد و

مغ و... در اشعار شعرای بزرگ به چه معناست؟ چه لزومی دارد شعرای بزرگی چون حافظ و مولانا و سعدی و... برای بیان مقاصد عالیه و معانی بلند از این مفاهیم و اصطلاحات که بیشتر حکایت از اسفل ابعاد وجودی انسان می‌کنند، استفاده نمایند؟! آیا این نقض غرض نیست؟ این سؤالات و امثال آنها از دیر باز مورد نظر و بحث و بررسی اهل نظر بوده است.

یکی از اشتغالات فکری علامه، علی‌الخصوص در «تفسیر مثنوی» و «حکمت»، عرفان و اخلاق در شعر نظامی، پرداختن به همین مسائل است. از جمله انتقادهای و اشکال‌هایی که بر شعرای بزرگ وارد می‌کند در مورد همان کلمات و مفاهیم مشترک و غلط‌انداز و فوق‌الذکر است. ایشان به عنوان شاهد مثال برای شعر مضر یا اختلاط مضر شعر و واقعیات، متعرض بعضی از ابیات حافظ، مولانا و ملک‌الشعراء بهار می‌شود که به چند مورد اشاره می‌کنیم:

«ای دل آن دم که خراب از می گلگون باشی بی‌زر و گنج بصد حشمت قارون باشی  
حافظ

در این بیت حافظ مضمون عالی از دست دادن خود طبیعی را که به مستی ظاهری تشبیه شده است، با می گلگون تعبیر نموده که نوعی از اختلاط مضر است.

در ره منزل لیلی که خطر هاست بجان شرط اول قدم آنست که مجنون باشی

حافظ

ایدئال به لیلی و بریده شدن از علایق مادی، به مجنون تشبیه شده است با اینکه رابطه لیلی و مجنون به عنوان یک رابطه جنسی در ادبیات مشهور است. جای تردید نیست که وصول به ایدئال و گسستن علایق مادی از روح، بدون اعراض از غرایز حیوانی یا محدود ساختن آنها امکان‌پذیر نیست. باز در این بیت یک مسأله عالی انسانی در قالب مضمون شعری آنهم از سنخ ضد مقصود گوینده بیان شده است.

ساغری نوش کن و جرعه بر افلاک افشان چند و چند از غم ایام جگرخون باشی

حافظ

اگر مقصود از نوشیدن باده و جرعه‌ای از آن بر افلاک افشاندن، برای رهایی از اندوه ایام که جگرها را خون می‌کند، همان اعراض از لذایذ حیوانی و هوی پرستی‌ها و بی‌قیدی به علایق مادی بوده باشد، مسلماً مضمونی است بسیار عالی و با شکوه، ولی جای تأسف است که

ادبیات بشری آن اندازه فقیر بوده باشد که برای نشان دادن چنان مضمون، نیازمند بکار بردن مفاهیم ساغر، مستی و افشاندن مقداری از آن باده بر افلاک برای بی‌اعتنایی به جریان قوانین عالم هستی بوده باشد.»<sup>(۴۵)</sup>

در پایان نیز آورده‌اند که: «به هر حال در ادبیات فوق معانی و حقایق بسیار عالی با مطالب شعری و تجسیمات ضد واقعیات درهم آمیخته بدون داشتن مرز مشخص میان دو قلمرو، موجب سرگردانی و انعطاف‌پذیری بدون قید و شرط روح می‌گردد.»<sup>(۴۶)</sup>

علامه با اشاره به اختلاطهای مضر در مثنوی نیز می‌گوید: «مثنوی جلال‌الدین هم از در آمیختن مفاهیم شعری خالص و ضد واقعیات به حقایق و واقعیات برکنار نبوده، بدین جهت دارای نقص اسف‌انگیزی است.»<sup>(۴۷)</sup>

البته استاد در جاهای مختلف تصریح کرده‌اند که منظور از می، مستی، شاهد، مغ و بت و... مفاهیم معمولی آنها نیست و آنها به منزله پلی هستند و «دلیل احتیاج شعرای مرئی به این تشبیهات، لزوم قابل فهم ساختن معقول به وسیله محسوسات است که برای همگان قابل درک است.»<sup>(۴۸)</sup>

الله الله چونکه عارف گفت می  
پیش عارف کی بود معدوم شیء  
فهم تو چون باده شیطان بود  
کسی ترا فهم می‌رحمان بود

اما علی‌رغم این اذعان، ایشان اصل «المجاز قنطرة الحقیقه» را در توجیه کاربرد آن اصطلاحات کارساز نمی‌دانند زیرا طبیعت ماده پرست و هوی دوست انسان بقدری قوی است که نمی‌گذارد مجاز را مانند پل تلقی نماید، بلکه شدت هوس پرستی و طبیعت خواهی انسان به حدی است که او را در همان مجاز میخکوب می‌کند و آنرا سد راه منزلت نهایی می‌سازد.»<sup>(۴۹)</sup> اما به نظر می‌رسد اگر به ویژگیهای زبان شعری که کلام غیرعادی است توجه کنیم، اینگونه مجازها و اختلاطها نه تنها مضر نبوده بلکه اگر از شعر حذف شوند، شعر دیگر شعر نخواهد بود و تبدیل به کلام عادی اعم از (زبان محاوره یا علمی و فلسفی) خواهد شد.

«تصرف در نفوس شرط اساسی هر هنر واقعی از جمله شعر است، لازمه این تصرف، چند چیز از جمله همدلی است و لازمه همدلی نیز هم‌زبانی است، وقتی شاعر زبانی داشته باشد ناآشنا، مرموز یا مبهم نه درد خود را می‌تواند بیان کند نه درد کسی را. گنگ خوابیده‌ای



را می‌ماند در دنیایی از آدمهای کر.<sup>(۵۰)</sup>

استفاده از الفاظ و مفاهیم متعارف، همراه با بیان هنرمندانه لازمه شعر است. در واقع تأثیر در نفوس شرط دیگرش قدرت شاعر است در طرز بیان، بیان شاعرانه است که سخن را از سطح عادی بالاتر می‌برد. انتخاب لفظ و آرایشهای لفظی و بکار بردن انواع «مجازها»، مفید تأثیر شعر است.

علامه اصل «مجاز» را به جهت طبیعت ماده پرست و هوادوست انسان که نمی‌گذارد مجاز را مانند پل تلقی نماید، زیر سؤال می‌برد، حال اگر بنا باشد این اختلاطها صورت نگیرد و مجازها از شعر حذف شوند از شعر چه خواهد ماند، آنچه می‌ماند جز کالبد خشک و بی‌روح نخواهد بود زیرا «آنچه شعر را روح و حیات می‌بخشد مجاز است و انواع آن»<sup>(۵۱)</sup> و نیز در اینصورت چه تفاوتی میان زبان عادی - مباحث خشک و انتزاعی کلام و فلسفه و اخلاق - و زبان شعری یا غیرعادی وجود خواهد داشت. در صورت حذف مجاز و انواع آن از شعر، آن کلام را شاید به هر اسمی توان نامید، اما دیگر شعر نخواهد بود.

استاد جعفری با اینکه در تفسیر مثنوی خویش در چند مورد، مباحث جالبی را پیرامون «تشبیه، استعاره، تنظیر و تجسیم» آورده است، اما آنگاه که به قول ایشان در مورد دو بیت از اشعار حافظ و ملک‌الشعراء بهار نظر می‌افکنیم شگفت زده و بسیار متعجب می‌شویم. ایشان در مورد این بیت ملک‌الشعراء:

گر فلک یک صبحدم با من گران دارد سرش / شام بیرون می‌روم چون آفتاب از کشورش  
می‌گوید: «شاعر چنان خود را مستقل و آزاد از قوانین شوخی‌ناپذیر هستی می‌داند و چنان به کسالت جزئی، خود بزرگ‌بینی دچار شده است که می‌خواهد، مانند خورشید جهان‌افروز، منظومه شمسی را با بیرون رفتن از آن تأدیب نماید؟!»<sup>(۵۲)</sup>

و در مورد این بیت حافظ:

اگر آن ترک شیرازی بدست آرد دل ما را / به خال هندویش بخشم سمرقند و بخارا را  
آورده است: «شاعر که از مال دنیا چیزی جز معاش محقر ندارد، سمرقند و بخارا را به خال سیاه محبوبش می‌بخشد!»<sup>(۵۳)</sup>

استاد این دو بیت را به عنوان نمونه‌ای از اشعار شعرای حرفه‌ای خیال‌پرداز آورده

است که بدون محاسبات عقلانی و وجدانی و تفکیک ممکن از محال به هر دشت و دره‌ای می‌زنند و حرکتی سرگشته و بی‌اساس دارند.

چنین قضاوتی در مورد این دو بیت از اندیشمندی که استعاره را خوب می‌شناسد و می‌داند که از اجزای اصلی شعر بوده و فایده مهم آن نیز «مبالغه است»، بسیار بعید می‌نماید. مگر اینکه بگوئیم ایشان مخالف اغراق و مبالغه در شعر است - که البته چندان بی‌راهه نرفته‌ایم - در این صورت سؤال مهمتر اینست که اگر از شعر اختلاتها را حذف کنیم، مجازها را کنار بگذاریم و اغراق و مبالغه را نیز واگذاریم چه خواهد ماند.

شیر بی‌یال و دم و اشکم که دید      اینچنین شیری خدا هم نافرید

### تأمل پنجم

اگر فرض را بر عارف و اهل سلوک بودن مولانا و حافظ بگذاریم - چنانکه از نظر علامه غیر از آن نیست - لازم می‌آید اندکی در مورد نسبت عرفان و زبان تأمل و درنگ کنیم. آنچه مسلم است این است که اهل کشف و ذوق را نیازی به زبان نیست اما، در عین حال، آنان ناگزیر و ناگزیر از زبان هستند. زبان شعری برای عارف در عالم تحطی وسایل و ابزار ارتباط، بهترین وسیله ارتباطی است. این زبان در واقع ظهور هیجانات درونی عارف در قالب اشارات است. نقل می‌کنند که این فارض، اشعارش را در حالت بی‌هوشی و غلبه حال می‌سروده است، در نتیجه چنین کسی نه در بند قافیه است و نه لفظ. به قول سارتر «کلمات برای متکلم اهلی و رامند و برای شاعر وحشی و خودسر»<sup>(۵۴)</sup> با نظر به دیوان شمس پی می‌بریم که غزلیات آن، موسیقی خاص خود را دارد و گویی آنها را در حالت بی‌خودی و وجد و سماع سروده است. این اقوال و سروده‌ها که گاهی نیز صرفاً اصواتند، هیچ‌گاه نمی‌توانند نمایانگر آن حالات درونی باشند، اما برآمده از آن هستند. دود را دلالت بر آتش است اما دود آتش نیست. اهل عرفان خود بارها این معنا را متذکر شده‌اند: «عرصه سخن بس تنگ است، عرصه معنی فراخ است»<sup>(۵۵)</sup>

و یا:

گر چه تفسیر زبان روشنگر است      لیک عشق بی‌زبان روشنتر است

در نتیجه بکار بردن کلمات و مفاهیمی چون عشق، شاهد، بت، شراب، مستی و... حکایت و اشاره‌ای است از آن معنی فراخ و حالات بیان‌ناپذیر، و بیشتر دارای نقش مجازی‌اند تا حقیقی.

مرحوم علامه بکار بردن آنها را ولو در معنای مجازی صحیح نمی‌داند، چرا که «طبیعت ماده پرست و هوی دوست انسان گرفتار در مجاز است و از مجاز به حقیقت نمی‌رود.» اما به نظر می‌رسد کسانی که به نحوی با اشعار این بزرگان سر و کار دارند، یا اهل معرفتند، و یا در غیر اینصورت از نااهلان گرفتار در مجاز بشمار می‌آیند. اگر از اهل معرفت باشند، با خواندن چنان اشعاری به مجازی بودن آن واژه‌ها و تعبیرات حکم نموده و از قشر به مغز خواهند رفت. و اگر از نااهلان گرفتار در مجاز باشند اینان نیز اسیر جهل و نفس هوی پرست خویش‌اند و مضامین شعری نه تنها در پای‌بند کردن آنها به مجاز دخیل نیستند بلکه این مضامین ممکن است حتی موجب «تلطیف سز» آنها نیز بشود. بزم‌آرایی مجالس چنین نااهلانی، حداکثر کاری است که ممکن است با خواندن چنین اشعاری صورت گیرد که آنهم باز ویژگی هنر شعری است که هر کسی می‌تواند برداشتی از آن داشته و از آن استفاده نماید.

نکته جالبتر اینکه شیخ محمود شبستری برخلاف علامه و بسیاری دیگر «اطلاق کلمات و مفاهیم فوق را بر محسوسات، مجازی می‌داند و بر معانی عرفانی حقیقی، چه آن معانی اصل و متأصل الوجودند و این الفاظ اولاً و بذات در مقابل آن معانی بوده و سپس بر محسوسات بطریق «نقل عرف عام» اطلاق شده، به این معنا که عامه این الفاظ را، از خواص شنیده اما بمعنی اصلی آنها واقف نشده، با رعایت تناسبی آنها بر موضوعات محسوس اطلاق نمودند، و معانی اولی متروک گردیده و دیگر عامه مردم از آن معانی اصلی آگاه نیستند.»<sup>(۵۶)</sup>

به نظر «استیس» نیز مشکل عارف، یک مشکل منطقی است تا یک مانع عاطفی و روانی، وی پس از نقد نظریه دیونوسیوسی و استعاره‌ای در بیان‌ناپذیری حالات عرفانی معتقد است که دو مسأله را می‌بایست از هم تفکیک کرد، یکی اینکه آیا کلمه در خلال تجربه عرفانی کاربردی دارد یا نه؟ و مسأله دوم اینست که آیا بعد از تجربه، یعنی وقتی که تجربه به یاد آورده می‌شود، می‌توان از کلمه استفاده کرد یا خیر؟ وی سپس به بیان نظر خویش می‌پردازد و

می‌گوید: «اگر عارف در وصف تجربه‌اش بگوید «آن الف است» بیان درستی است. یعنی مفهوم «الف» را درست بر آن اطلاق کرده است. و سپس در مورد همان تجربه می‌افزاید «آن نا-الف است» این هم استعمال درست دیگر آن مفهوم است، چه تجربه‌اش که اصلاً و ذاتاً شطح‌آمیز (= متناقض نما) است دارای هر دو صفت الف و نا-الف است.

حال چگونه می‌توان ادعای عارف را که می‌گوید تجربه‌اش بیان‌ناپذیر است توجیه کرد؟ پاسخ من به این شرح است: زبانی که عارف خود را ناچار از بکارگرفتن آن می‌بیند. در بهترین حالتش، تعبیر حقیقی (و نه مجازی) از تجربه او به دست می‌دهد، ولی در عین حال متناقض است. ریشهٔ احساس گرفتاری زبانی او همین است. «گرفتار» است چون مانند سایر مردم در احوال و آفات غیرعرفانی‌اش، «منطقی‌اندیش» است. و موجودی نیست که فقط در عالم شطح‌آمیز وحدت سرکند. بیشتر زندگانی‌اش را در جهان زمانی - مکانی که قلمرو قوانین منطبق است، می‌گذراند. او نیز مانند دیگران نفوذ و نفاذ منطق را حس می‌کند. آنگاه که از عالم وحدت باز می‌گردد می‌خواهد آنچه را که از حال خویش به یاد دارد به مدد کلمات با دیگران در میان گذارد. کلمات به زیانش می‌آید، ولی از اینکه می‌بیند دارد تناقض می‌گوید حیران و سرگشته می‌شود. و برای خودش این امر را چنین توجیه می‌کند که لابد اشکال در خود زبان است. لاجرم معتقد می‌شود که تجربه‌اش بیان‌ناپذیر است.

ولی در واقع اشتباه می‌کند. شطحیاتی که می‌گوید، بدرستی تجربه‌اش را شرح می‌دهد. زیانش فقط به این جهت متناقض نماست که تجربه‌اش متناقض است. یعنی زبان تجربه را درست منعکس می‌کنند...»<sup>(۵۷)</sup>

## تأمل ششم

کلمات و مفاهیمی چون عشق، مستی، شاهد، میخانه و می و... را نه تنها مولانا، حافظ، سعدی و... بکار برده‌اند بلکه معاصرین از مفاخر دین و شریعت و مجتهدان و مراجع تقلیدی چون حضرت امام خمینی و علامه طباطبایی نیز اشعارشان مملو از این مفاهیم و مضامین است. برای مثال فقط سه بیت از غزل معروف امام خمینی را ذکر می‌کنم:

در میخانه گشائید برویم شب و روز که من از مسجد و از مدرسه بیزار شدم

واعظ شهر که از پند خود آزارم داد      از دم رند می آلوده مدد کار شدم  
 بگذارید که از بستکده یادی بکنم      من که با دست بت میکده بیدار شدم<sup>(۵۸)</sup>

حال آیا این اختلاط مضر را که علامه در مورد بعضی از اشعار امثال حافظ و مولانا صادق دانسته‌اند و دلیل عیب و نقص آنها شمرده‌اند و ضد مقصود گوینده خوانده‌اند در مورد اشعار ایشان نیز صادق است یا نه؟ مسلم است که اگر امام خمینی و یا علامه طباطبایی کمترین احتمال را می‌دادند که کاربرد آن مفاهیم و مضامین در اشعارشان، دیگران را تخته بند مجاز خواهد نمود، حتی یک بیت شعر هم نمی‌سرودند.



### پی‌نوشت‌ها:

- ۱- زرین کوب، عبدالحسین، شعر بی‌دروغ، شعر بی‌نقاب، سازمان چاپ و انتشارات محمدعلی علمی، ۱۳۴۶، ص ۵.
- ۲- قیس رازی، شمس‌الدین محمدبن، دکتر ناصرالدین حسینی، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۹، ص ۵۲.
- ۳- جرجانی، علی‌بن محمد، کتاب‌التعريفات، دارالکتب العلمیه طهران، ص ۵۶.
- ۴- جمفری، محمدتقی، تفسیر و نقد و تحلیل مثنوی، ج هفتم، انتشارات اسلامی، چاپ دهم ۱۳۶۳، ص ۴.
- ۵- جمفری، محمدتقی، حکمت، عرفان، اخلاق در شعر نظامی گنجوی، انتشارات کیهان، چاپ اول، ۱۳۷۰، ص ۷.
- ۶- قبلی، ص ۱۷.
- ۷- چنین توجهی و چنین تلقی بی‌از شعر و بطور کلی هنر، در افراد دیگری نیز از جمله، فیلسوف معاصر آگزیستانسیالیست، هیدگر آلمانی می‌توان ملاحظه نمود، البته با اندکی اختلاف به قول «وایتمو» اساس دیدگاه هیدگر در زمینه هنر همین امر است، به نظری اثر هنری طرح جهانی تازه را می‌ریزد، و در عین حال ریشه در خاک این جهان دارد. (حقیقت و زیبایی، بابک احمدی، ص ۵۲۲).
- ۸- جمفری، محمدتقی، حکمت، عرفان، اخلاق در شعر نظامی گنجوی، انتشارات کیهان، چاپ اول، ص ۱.
- ۹- قبلی، ص ۲.
- ۱۰- قبلی، ص ۳.
- ۱۱- قبلی، ص ۴.
- ۱۲- قبلی، ص ۴.
- ۱۳- جمفری، محمدتقی، تفسیر و نقد و تحلیل مثنوی، ج هفتم، انتشارات اسلامی، چاپ دهم، ۱۳۶۳، ص ۵.
- ۱۴- جمفری، محمدتقی، حکمت، عرفان، اخلاق در شعر نظامی گنجوی، انتشارات کیهان، چاپ اول، ۱۳۷۰، ص ۱۸.
- ۱۵- جمفری، محمدتقی، تفسیر و نقد و تحلیل مثنوی، ج هفتم، انتشارات اسلامی، چاپ دهم، ۱۳۶۳، ص ۶.
- ۱۶- قبلی، ص ۷.
- ۱۷- جمفری، محمدتقی، حکمت، عرفان، اخلاق در شعر نظامی گنجوی، انتشارات کیهان، چاپ اول، ۱۳۷۰، ص ۶.
- ۱۸- قبلی، ص ۶ و ۷.
- ۱۹- جمفری، محمدتقی، تفسیر و نقد و تحلیل مثنوی، ج هفتم، انتشارات اسلامی، چاپ دهم، ۱۳۶۳، ص ۵ و ۴.
- ۲۰- قبلی، ص ۷.
- ۲۱- جمفری، محمدتقی، حکمت، عرفان، اخلاق در شعر نظامی گنجوی، انتشارات کیهان، چاپ اول، ۱۳۷۰، ص ۱۷.
- ۲۲- قبلی، ص ۱۷.
- ۲۳- زرین کوب، عبدالحسین، شعر بی‌دروغ، شعر بی‌نقاب، سازمان چاپ و انتشارات محمدعلی علمی، ۱۳۴۶، ص ۲۴.
- ۲۴- جمفری، محمدتقی، حکمت، عرفان، اخلاق در شعر نظامی گنجوی، انتشارات کیهان، چاپ اول، ۱۳۷۰، ص ۱۹.
- ۲۵- پی‌نوشت ۲۳، ص ۲۶.
- ۲۶- هتفلینگ، اسوالد، چستی هنر، ترجمه علی رامین، انتشارات هرمس، ۱۳۷۷، چاپ اول، ص ۳.
- ۲۷- پی‌نوشت شماره ۲۳، ص ۱۲۹.
- ۲۸- جمفری، محمدتقی، زیبایی و هنر از دیدگاه اسلام، حوزه هنری سازمان تبلیغات اسلامی، چاپ اول، ۱۳۶۹، ص ۲۲ تا ۲۰.
- ۲۹- شفیمی کدکنی، محمدرضا، صورخیال در شعر فارسی، انتشارات آگاه، چاپ سوم، ۱۳۶۶، ص ۲۴.
- ۳۰- جمفری، محمدتقی، تفسیر و نقد و تحلیل مثنوی، ج ۹۰، ص ۲۵-۳، ج ۱، ص ۸۶.
- ۳۱- پی‌نوشت شماره ۲۴، ص ۲.
- ۳۲- پی‌نوشت شماره ۲۴، ص ۲.
- ۳۳- پی‌نوشت شماره ۳۰، ج اول، ص ۸۸-۸۶.

- ۳۴- پی‌نوشت شماره ۲۳، ص ۴۱.
- ۳۵- پی‌نوشت شماره ۲۹، ص ۱۹.
- ۳۶- پی‌نوشت شماره ۲۴، ص ۷.
- ۳۷- قبلی، ص ۷.
- ۳۸- قبلی، ص ۲۴ تا ۲۲.
- ۳۹- جعفری، محمدتقی، وجدان، انتشارات اسلامی، تهران، ۱۳۴۲، چاپ دوم، ص ۸ و ۷.
- ۴۰- رنغولک، آوسن وارن، نظریه ادبیات، ترجمه ضیاموحد و پرویز مهاجر، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ اول، ص ۱۲۲.
- ۴۱- قبلی، ص ۱۲۸.
- ۴۲- دیبچ، دیوید، شیوه‌های نقد ادبی ترجمه محمدتقی (امیر) صدقیانی، غلامحسین پوسفی، چاپ چهارم، انتشارات علمی، ص ۲۰۸.
- ۴۳- پی‌نوشت شماره ۴۰، ص ۲۳.
- ۴۴- قبلی، ص ۱۳۷ تا ۱۲۰.
- ۴۵- پی‌نوشت شماره ۴، ص ۱۰ و ۹.
- ۴۶- قبلی، ص ۱۱.
- ۴۷- قبلی، ص ۱۲.
- ۴۸- قبلی، ج ۱۳، ص ۲۵۹.
- ۴۹- قبلی، ج ۷، ص ۱۲.
- ۵۰- پی‌نوشت شماره ۱، ص ۲۴.
- ۵۱- قبلی، ص ۶۸.
- ۵۲- پی‌نوشت شماره ۵، ص ۵.
- ۵۳- قبلی.
- ۵۴- سارتر، ژان پل، ادبیات چیست؟ ترجمه ابوالحسن نجفی، مصطفی رحیمی، چاپ ۷، ۱۳۷۰، ص ۱۸.
- ۵۵- بثری، سید یحیی، فلسفه عرفان، دفتر تبلیغات اسلامی قم، چاپ دوم، ۱۳۷۰، ص ۵۰۶.
- ۵۶- قبلی، ص ۵۶۷.
- ۵۷- استیس، و ت، عرفان و فلسفه ترجمه بهاء‌الدین خرمشاهی، انتشارات سروش، چاپ سوم، ص ۳۱۸ و ۳۱۷.
- ۵۸- امام خمینی، دیوان اشعار، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، چاپ ۱۵، ۱۳۷۲، ص ۱۴۲.



## فهرست منابع

- ۱- جعفری، محمدتقی، تفسیر و نقد و تحلیل مثنوی، ج هفتم، چاپ دهم، انتشارات اسلامی، ۱۳۶۳.
- ۲- جعفری، محمدتقی، تفسیر و نقد و تحلیل مثنوی، ج نهم، چاپ دهم، انتشارات اسلامی، ۱۳۶۳.
- ۳- جعفری، محمدتقی، تفسیر و نقد و تحلیل مثنوی، ج اول، چاپ دهم، انتشارات اسلامی، ۱۳۶۳.
- ۴- جعفری، محمدتقی، تفسیر و نقد و تحلیل مثنوی، ج سیزدهم، چاپ دهم، انتشارات اسلامی، ۱۳۶۳.
- ۵- جعفری، محمدتقی، وجدان، انتشارات اسلامی، تهران، ۱۳۴۲، چاپ دوم.
- ۶- جعفری، محمدتقی، حکمت، عرفان، اخلاق در شعر نظامی گنجوی، انتشارات کیهان چاپ اول، ۱۳۷۰.
- ۷- جعفری، محمدتقی، زیبایی و هنر از دیدگاه اسلام، حوزه هنری سازمان تبلیغات اسلامی، چاپ اول، ۱۳۶۹.
- ۸- زرین کوب، عبدالحسین، شعر بی دروغ، شعر بی نقاب، سازمان چاپ و انتشارات محمدعلی علمی، ۱۳۴۶.
- ۹- رازی، شمس‌الدین محمد بن قیس المعجم فی معاییر اشعار النجم، دکتر ناصرالدین حسینی، امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۹.
- ۱۰- جرجانی، علی بن محمد، کتاب التعریفات، دارالکتب العلمیه طهران.
- ۱۱- هنفلینگ، اسوالد، چیستی هنر، ترجمه علی رامین، انتشارات هرمس، چاپ اول، ۱۳۷۷.
- ۱۲- شفیعی کدکنی، محمدرضا، صور خیال در شعر فارسی، انتشارات آگاه، چاپ سوم، ۱۳۶۶.
- ۱۳- رنه‌ولک / آوسن وارن، نظریه ادبیات، ترجمه ضیاء‌موحد و پرویز مهاجر، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ اول، ۱۳۷۳.
- ۱۴- دیچز، دیوید، شیوه‌های نقد ادبی ترجمه محمدتقی (امیر) صدقیانی، غلامحسین یوسفی،



انتشارات علمی، چاپ چهارم.

۱۵- سارتر، ژان پل، ادبیات چیست؟ ترجمه ابوالحسن نجفی، مصطفی رحیمی، کتاب زمان، چاپ هفتم، ۱۳۷۰.

۱۶- یثربی، سیدیحیی، فلسفه عرفان، دفتر تبلیغات اسلامی قم، چاپ دوم، ۱۳۷۰.

۱۷- استیس وت. عرفان و فلسفه ترجمه بهاءالدین خرمشاهی، انتشارات سروش، چاپ سوم ۱۳۶۷.

۱۸- احمدی، بابک، حقیقت و زیبایی، نشر مرکز، چاپ چهارم، ۱۳۷۸.

۱۹- امام خمینی، دیوان اشعار، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، چاپ ۱۵، ۱۳۷۲.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی



پښتونستان ښار  
پښتونستان ښار  
پښتونستان ښار